

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَ جِهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرُبُهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

در آستانه شهادت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله عليها هستيم. اين شهادت جانگداز را خدمت حضرت بقیة الاعظم ارواحنا فداه و حضرت معصومه عليها السلام و ساير بنات رسول الله که در اين بقعه شريفه مدفون هستند و همهی شيعیان و موالیان آن بزرگواران تسلیت عرض می کنم.

تا کجا خواندیم آقای ...؟

س: ...

ج: نه، یعنی... سومین مورد «اعتبر البعض أن المادة في اللائحة المعدلة (يا) المعدلة لقانون التجارة التي تنص على أن تشكل الشركات المساهمة إنما هو بعد مراعاة المقررات والتشريعات الخاصة».

شواهد و قرائنی که تقویت می کند نظریه جهاز و رکنیت را داشتند بیان می کردند. سومین شاهدهی که می آورند این است که ماده هفدهم در لایحه اصلاحیه (معدله یعنی اصلاح شده). قانون تجارت که تصریح می کند به این مطلب که تشکیل گردیده شدن شرکت های سهامی بعد از مراعات مقررات و تشریفات، و تشریفات خاصه ای است که برای آن در نظر گرفته شده. مثلاً هیأت عمومی تشکیل بشود، جلسه برگزار بشود، در آن جا رأی گیری بشود. «وبعد تعیین المدراء» و بعد از تعیین شدن مدیران و قبول نمودن آن مدیران آن منصب را، منصب مدیریت، ریاست، مدیریت و امثال ذلك. خب این مطلبی که در ماده ۱۷ ذکر شده که اصلاً شکل یافتن، تحقق یافتن شرکت سهامی بعد از این ها هست این تأیید می کند به منزلهی تأیید بر بودن مدیران است. رکنی از ارکان تشکیل شرکت مساهمه. چون اگر رکن نبود، این دخالت در وجود نداشت

چرا می‌گویید بعد از این‌ها تشکیل می‌شود؟ اگر وکالت بود، ولایت بود باید قبل تشکیل بشود. این بشود ولیّ او، این بشود قیّم او، این بشود نمی‌دانم مدیر او، ولیّ او. این‌که می‌گوید تشکل آن‌ها بعد از مدیر است این نشان می‌دهد که مدیر رکن است. مثل این است که بگوئیم آقا، این ساختمان بعد از این‌که دیوارهایش کشیده شد، سقف آن زده شد، این تحقق پیدا می‌کند. پس معلوم می‌شود دیوار و سقف و این‌ها جزء ساختمان است. این‌جا هم همین‌جور. شما می‌گویید بعد از این‌ها. پس معلوم می‌شود این‌ها رکن هستند. تأیید است بر بودن مدراء رکنی از ارکان تشکیل شرکت‌های سهامی. «ولا يمكن» اعتبار آن مدراء را وکلاء، یا نواب قانونیین برای شرکت که همان النيابة القانونية که می‌گفتیم. یا نواب قانونی باشند، ولیّ باشند، قیّم باشند. «لأنه لا يمكن تصور وكيل أو ولي من دون وجود الأصل؛ وبعبارة أخرى، فإن وجود الأصل مُقدّم على وجود الوكيل والولي». همان‌طور که قبلاً این مطلب گفته می‌شد. البته می‌گفتیم مقدم است بالتقدم الرتبی نه بالتقدم الزماني.

س: ...

ج: تشکیل بشود.

س: ...

ج: پس معلوم می‌شود رکن است. چیزی که وجود توقف بر او دارد می‌شود رکن.

س: ...

ج: این نظریه دارد این را می‌گوید دیگه. این نظریه می‌گوید نه. این می‌گوید اصلاً جزء اندام شخص اعتباری است. مثل اعضاء و جوارح انسان می‌ماند. دست و پا و این‌ها. این می‌گوید این نظریه جهاز و این نظریه اخیر می‌گوید این‌ها جزء اندام شخص اعتباری هست. و قوام شخص اعتباری به آن است. مثل قلب آدم می‌ماند، مثل مغز آدم می‌ماند که اگر نباشد اصلاً آدم وجود ندارد. این حرفش این است.

«هذا كله بالنسبة إلى ما يتعلق بتفسير النظرية وشواهدا، وأما ما يتعلق بأن أي من المدراء هو ركن الشركة التجارية».

خب می‌فرمایند این بحثی که کردیم و سه مورد هم آوردیم این مربوط بود به تفسیر این نظریه ثالثه و شواهدی که حالا لو شواهد قطعیّه نباشد ولیّ شواهد ظنیّه و این نظریه باشد. اما حالا یک بحثی این‌جا باقی می‌ماند و آن این است که آن‌که رکن است آیا هیأت مثلاً عمومی است، مجمع عمومی است؟ یا این شخص مدیر است؟ این شخص؟ زید. یا نه،

مجمع عمومی؟ این محل صحبت است که بالاخره این نظریه می‌خواهد بگوید آدم، شخص طبیعی جزء اندام شخص اعتباری است. این جزء او است. منتها بین این‌ها اختلاف است که خب حالا این آدم کیه؟ هیأت مدیره است؟ مجمع عمومی است؟ مؤسسين است؟ هیأت امناء است یا شخص مدیر است؟ این محل کلام است. ولی در همه‌ی آن‌ها در این قول شریک هستند که بالاخره آدم را جزء ساختار شخص اعتباری می‌بینند. و چون آدم را جزء شخص اعتباری می‌بینند بخشی از اشکالاتی که می‌شد که این شعور ندارد، عقل ندارد، فلان ندارد. این جور اشکال‌ها برطرف می‌گویند می‌شود. چون ما آدم که دارای عقل و شعور و اراده است این را جزء ساختار قرار دادیم و شخص اعتباری را کانه یک مجموعه‌ای حساب کردیم که این جزء آن است. و بما این‌که این جزء اش می‌شود پس شعور و اراده و عقل هم دارد. این نظریه این جور. و اما این مطالبی که گفته شد بالنسبه به مطالبی بود که تعلق دارد به تفسیر این نظریه و شواهد این نظریه.

«أما ما يتعلق» به این‌که کدام، «أياً من المدراء» ای نمی‌دانم چرا نوشته. «و أن أياً من المدراء» کدام یک از این مدیران رکن شرکت تجاریه است؟ در این مسئله که کدام رکن است؟ «فإن هنالك رؤيتين»: دو دیدگاه وجود دارد برای این‌که حالا این رکن، رکن انسانی و حقیقی کیه؟

«الرؤية الأولى، وهي المعروفة بالرؤية المحدودة، والتي تعتبر الهيئة الإدارية فقط هي ركن الشركة التجارية، لا سائر المدراء». رؤیت اولی و دیدگاه اول که این دیدگاه هم معروف است بین حقوقدان‌ها و مثلاً اقتصاديون به دیدگاه محدود. یعنی می‌آید می‌گوید آن‌که رکن است محدود است به فقط هیأت اداره کننده، هیأتی که اداره کننده است. «والتي تعتبر الهيئة الإدارية فقط هي ركن الشركة التجارية»، که همان مجمع عمومی می‌شود. ولی «لا سائر المدراء» اما بقیه مدیران، مدیران بخش‌های مختلف یا حتی مدیرعامل، این‌ها را می‌گوید نه. این‌ها اگر باشد این‌ها مستخدمین آن مجمع عمومی هستند یا هیأت عمومی هستند.

س: ...

ج: چون جزء اش هست دیگه، جزء خودش است.

س: ...

ج: نه. آن وقت این مدیران جزء، این‌ها می‌شوند کارگزاران آن. پس ما این‌جا درحقیقت یک چیز داریم، یک شخص اعتباری داریم که جزء آن شخص اعتباری یک آدم هست. آن آدم‌ها کی هستند؟ همان آن‌هایی که مجمع عمومی را

تشکیل می‌دهند. هیأت ... آن وقت آن‌ها مثل یک آدم هستند. استخدام می‌کنند مدیر را برای این‌جا، پرسنل برای این‌جا و امثال ذلک. آن وقت اسناد هم خیلی خوب می‌شود دیگه. چون این جزء است دیگه. این جزء همان شخص اعتباری است. این‌ها آمدند این‌ها را استخدام کردند. و می‌گوییم این استخدام این شخص اعتباری است.

و «أما الرؤية الثانية»، اما دیدگاه دوم «و هو ال...؟ والمعروفة بالرؤية التوسعية»، می‌گوید رؤیت و دیدگاهی که توسع دارد و گستردگی دارد و می‌گوید نه، این‌ها هیأت عمومی جزء آن است. مدیران هم جزء آن هستند، جزء آن ساختار هستند و این‌ها هم جزء مثل اجزاء اندام می‌مانند. منتها اندام انسان اجزاء آن فرق می‌کند. دست اندام است ولی مغز هم اندام است. ولی آن کجا؟ این کجا؟ رتبه‌شان با هم فرق می‌کند. قلب اندام است. جری اندام است. پا هم جزء اندام است. ولی قلب رئیسیت دارد. رئیس که اگر نباشد می‌میرد. ولی پا نباشد و ... فعالیت‌هایش کم می‌شود اما نه این‌که از بین برود. این‌ها، این هم یک نظریه است. «والمعروفة بالرؤية التوسعية فتقدم» این رؤیت ثانیه «تفسیراً موسعاً للمدراء» این تقدیم می‌کند و عرضه می‌کند یک تفسیر موسعی را برای مدراء «وتعتبر المدراء المتوسطین كذلك ركن الشركة التجارية». و این نظریه به حساب می‌آورد مدیران متوسط را همانند مدیران ارشد رکن است برای شرکت تجاری. خب این دیگه حالا به حسب اختلاف شاید حتی شاید کشورها و حقوقدان‌های کشورها متفاوت بشود.

حالا این نظریه ثالثه خودش مواجهه با اشکالی است. و آن اشکال این است که این نظریه درحقیقت این‌جوری می‌خواهد بگوید. این نظریه نشأت گرفته از یک نظریات باطل و نادرست. زیربنای این نظریه یک امر خیالی و توهمی است. این‌ها که قبلاً هم در اوائل کتاب کسانی که آراء در شخص اعتباری را ذکر می‌کردیم بعضی‌ها قائل هستند به این‌که شخص اعتباری یک موجود زنده است. یک موجودی است که دارای حیات است. زنده است. خب می‌گوییم چه جور زنده است؟ آن وقت حالا این‌ها هم می‌آیند تفسیر می‌کنند می‌گویند برای این‌که ما آدم را جزء اش قرار می‌دهیم. از این جهت می‌گوییم موجود زنده است. خب این یک حرفی است که مثلاً لا دلیل علیه. یعنی چه موجود زنده است که شما می‌گویید؟ شرکت موجود زنده است؟ بانک موجود زنده است؟ بله. شعر بخواهی بگویی بله. حالا در شعر تخیلات و این‌ها زیاد است و آن‌جا گفته شده است که بهترین شعرها دروغترین‌شان است. خب بله هرچی تخیل در آن بیشتر باشد توهمات و بافتن در آن بیشتر باشد بله، اما احسنه اکذبه، اما واقعیت که ندارد ساختی است ساختنی و تخیلی، این هم که می‌گوید آقا بانک یک وجود حیّ زنده است، نمی‌دانم شرکت سهامی یک وجود حیّ زنده است، این حرف‌ها بر اساس آن حرف‌ها درست

شدند، گفتند خب اگر موجود زنده است چه جوری می شود موجود زنده باشد؟ آمدند راه حلش این را قرار دادند که پس آدم جزء آن است، آن آدم یا هیأت مدیره است یا نمی دانم مدیر است یا همه شان هستند، جزء اش قرار می دهد پس این هم موجود زنده شد، این اشکال که پس زیربنای این نظریه یک امر توهمی و خیالی است. بنابراین هیچ مبرر دیگری و دلیل دیگری ندارد بنابراین یک امر باطلی است. خب این و آن شواهد و قرائن ثلاثه ای هم که آوردند آن ها هم درست نیست چرا؟ آن ها خب این قرائن و شواهد روی مبانی دیگر قابل توجیه است، روی وکالت قابل توجیه بود، روی قیم بودن قابل توجیه بود، این جور نیست که آن ها فقط باید این نظریه قابل تفسیر باشد تا بشود قرینه ای بر این نظریه. روی آن نظریه ها هم قابل توجیه بود. بله ممکن است با این نظریه سازگارتر باشد، تکلف کمتری داشته باشد. ولی این اصل اشکال است تا جواب ببینیم چی جواب «اشکال: نشوء هذه النظرية عن النظريات المفروضة» نشأت گرفتن این نظریه ای سوم که نظریه ای جهاز و رکنیت باشد از نظریاتی که مرفوض و کنار زده شده و دور انداخته شده است در مجامع عملی «انّ هذه النظرية ليست سوى انعكاس للنظريات العضوية والحيوية» نظریاتی که قائل هستند به این که شخص اعتباری دارای عضو است، اعضاء است و حیات دارد، زنده است، یک موجود زنده است «المطروحة» این نظریاتی که طرح گردیده شده به شأن ماهیت وجود شخص اعتباری «و التي تسعى نحو إيجاد تماثل بين الشخص الاعتباري و الشخص الطبيعي.» و این نظریاتی که کوشش می کند ایجاد یک نحو تماثل و تشابه بین شخص اعتباری و شخص طبیعی. می گوید شخص طبیعی چه جور اعضاء دارد، جوارح دارد، فکر دارد اراده دارد این ها، می خواهد بگوید یعنی شخص اعتباری هم شبیه همان است. حالا می خواهد بگوید این شبیه آن است این یک نظریه ای است دیگر، این یک تخیلی است، حالا می آید می گوید خب چه جور بگویم این شبیه آن است؟ باید بگویم آدم جزء آن است تا این که نظیر شبیه آن بشود. «و هذه النظريات ليست صحيحة» این نظریات عضویت و حیویت و این که این ها تماثل دارند شبیه هم هستند این ها یک حرف های درستی نست «و حتى الحقوقيين الفرنسيين الذين أيدوا هذه النظرية وضعوا ملاحظاتهم عليها» حقوقدان های فرانسوی هم که طرفدار این نظریه هستند و این نظریه ای رکنیت و جهاز را تأیید کردند آن ها هم یک سلسله ملاحظات و اشکالاتی حول این نظریه که حیات می گویند دارد و نمی دانم تماثل دارد و امثال ذلک را قرار دادند و وضع کردند. آن ها این جور گفتند این را بعضی حقوقدان های فرانسوی «قالوا إنّ الفرق بين أعضاء جسم الإنسان و بين أعضاء جسم الشخص الاعتباري هو أنّ أعضاء جسم الإنسان لا حياة لها إذا كانت مبانة من جسم الإنسان نفسه» گفتند آقا ببین آدم دستش را قطع بکنند معاذ الله دیگر چی می شود؟ مردار می شود دیگر، نه جان دارد نه هیچی. تا وقتی چسبیده به انسان منضم به آن هیکل هست این حیات دارد، جدا شد حیات ندارد، آیا هیأت امنا این جور هستند؟ آیا مدیر این جور است؟ اگر عزلش کردند دیگر آن رفت دیگر حیات ندارد؟ پس بنابراین شما نمی توانید بگویند این مثل آن است و حیاتی که آن دارد بیابید بگویند این هم دارد. نه توی انسان اعضاء و جوارحش این جور است، اگر رابطه اش را با انسان قطع کنیم دیگر یک مرده ای است دیگر حیات ندارد، آن استقلال اصلاً در حیات ندارد، حیات او وابسته ای به حیات کل است، اما این جا این جور نیست. پس نمی توانید شما بگویند این شبیه آن است مثل آن است. این ها را این جور گفتند «فقد قالوا إنّ الفرق» بین اعضاء جسم انسان و بین اعضاء جسم شخص اعتباری این است که اعضاء

جسم انسان حیاتی برای او نیست «اذا كانت مبانة» اگر آن اعضاء جدا شده از جسم انسان، خود انسان باشد، در حالی که «تمتلك أعضاء الشخص الاعتباري حياة و إرادة بشكل مستقل» ولو جدا بشود. این اشکال «الإجابة عن الإشكال و البحث النهائي في النظرية رغم أن ظهور هذه النظرية بين الحقوقيين قد يكون ناشئاً عن بعض الأفكار و الآراء الخاصة» جواب این است که حالا شما می‌گویید اصل این نظریه پیدایش آن بخاطر آن نظریات باطله‌ای است که می‌گفتند حیات دارد شخص اعتباری نمی‌دانم و اعضاء و جوارح دارد، اندام دارد و فلان. ولی بسیاری از اوقات ممکن است منشأ یک نظریاتی یک امر خیالی نادرست باشد اما آن نظریه درست باشد. مثلاً در هیأت قرن‌ها بر بشر گذشت که زمین را غیر متحرک می‌دیدند و شمس را متحرک می‌دیدند. بر اساس این نظریه بسیاری از مطالبی که آن‌ها می‌گفتند در جهات مختلف حیوی امروز هم که آن‌ها اثبات شده بطلان آن و هیأت جدید از نظر آن آثار مثل هم هستند فرقی نمی‌کنند. آن استخراجاتی که دانشمندان قدیم کردند در هیأت آن‌ها با حالا هیچ فرقی نمی‌کند. این پس ممکن است مبدأ، منشأ باطل باشد اما استنتاجی که می‌شود حق باشد استنتاج درست باشد. یعنی این استنتاج لازم اعم آن و این است. حالا این‌جا هم همین‌جور است، درست است ممکن است اول چیزی که به ذهن این حقوقدان‌ها آمده و این‌ها آن حرف‌ها باشد ولی الان این حرف خودش که نگاه می‌کنی حرف درستی است، اشکالی در آن نیست، اشکال ثبوتی در آن نیست. این‌جا هم همین‌جور است چه اشکالی دارد که ما بگوییم آقا شخص اعتباری عبارت است از یک امر اعتباری و معتبری که انسان هم جزء آن است، مجموع این را می‌گویند بانک، بانک یعنی یک چیزی که یکی از اجزاء و ابعاض آن رئیس آن است یا مجمع عمومی. این مجموعه را من حیث المجموع به آن می‌گوییم بانک، نه یک چیزی که این‌ها از آن جدا باشد منسلخ باشد و این‌ها مثلاً کارمند او باشند یا چیز او باشند. اشکال ثبوتی این حرف ندارد، این دایرمدار این است که عقلاء که سازنده‌ی این هستند چه‌جور دارند اعتبار می‌کنند، اعتبار هم قبلاً فرمودند و عرض شد دیگر، اعتبار اصلاً حقیقت آن فرض است منتها یک فرضی است که عقلاء بر آن آثاری مترتب می‌کنند، یک امر تأصلی واقعی نفس‌الامری لولا فرض انسان‌ها نیست. بله یک سلسله امور هستند که لولا فرض است اصلاً کاری به درک ما و فرض ما و خیال ما ندارند آن‌ها وجود نفس‌الامری دارند، خدای متعال آن‌ها را خلق کرده. یک سلسله امور هستند که فقط به فرض و اعتبار هستند یعنی یک واقعیت نفس‌الامری ندارد. مثلاً مردم اعتبار می‌کنند که این آقا چهار سال رئیس‌جمهور است، حالا این در عالم واقع و عالم خلقت یک چیزی که ایجاد نمی‌شود که، این آقا همان است، این یک امر اعتباری است یعنی فرض است، ولی این فرض را عقلاء برایش یک اثری بار کردند حالا این‌جا هم همین‌جور است. این شخصیت‌های اعتباری این‌ها اشکالی ندارد یعنی تناقضی لازم نمی‌آید، اجتماع ضدینی لازم نمی‌آید، ارتفاع نقیضینی لازم نمی‌آید که ما بگوییم که بله شخص اعتباری این‌جوری اعتبار شده است یا از این به بعد ما می‌خواهیم اصلاً این‌جوری اعتبار کنیم و آثار بر آن بار کنیم طوری نمی‌شود که. بنابراین این اشکالات اشکالاتی نیست که ثبوت را خراب بکند. بله البته باید از نظر اثبات رفت دید که چطور اعتبار کردند؟ این‌جور اعتبار کردند یا آن‌جور اعتبار کردند چه‌جور اعتبار کردند؟ «الإجابة عن الإشكال و البحث النهائي» در این نظریه‌ی اخیر «رغم أن ظهور هذه النظرية بين الحقوقيين قد يكون ناشئاً عن بعض الأفكار و الآراء الخاصة التي يُنسب» به موجب آن افکار و آراء خاصه، وجود حقیقی به شخص اعتباری، بر اساس آن می‌گویند وجود حقیقی دارد مثل انسان «إلا أنه لا يجب ربطها بتلك الآراء و الأفكار بحيث يُعتبر إنكارها هو إنكار لهذه النظرية» الا این‌که لازم نیست ربط دادن این نظریه‌ی ثالثه به آن آراء و افکار به جوری که حساب بشود انکار آن آراء و افکار انکار این نظریه. بگوییم حالا که آن مبنا باطل شد پس بناء هم باطل است این نظریه هم باطل است. نه این نظریه ممکن است لازم اعم آن یک چیز دیگری باشد مثل همان که در هیأت گفتند. «بل يمكن

اعتبار المدراء أيضاً بمنزلة الأعضاء و الجوارح بالتزامن مع نسبة الوجود الاعتباري إلى الشخص الاعتباري» بلکه ممکن است حساب نمودن مدیران نیز بمنزله‌ی اعضاء و جوارح همزمان با نسبت وجود اعتباری به شخص اعتباری. یعنی در همان زمان که می‌گوییم این شخص اعتباری است اما در همان زمانی که می‌گوییم شخص اعتباری است یک وجودهای حقیقی را جزء آن قرار دادیم، این جور نیست که شخص اعتباری باید خالصاً همه چیزهایش اعتباری باشد نه، می‌شود گفت این شخص اعتباری است چون این مجموع من حیث المجموع که آدم هم جزء آن است یک چیز اعتباری می‌شود دیگر و درست است بگوییم امر اعتباری. «و الاستعانة بمميزات هذه النظرية مثل تسوية نسبة أعمال المدراء إلى الشخص الاعتباري و سعة نشاطاتهم. و عليه فإنّ هذه النظرية مقبولة ثبوتاً.» و می‌شود خلاصه گفت این شخص اعتباری، می‌شود این نظریه را پذیرفت و استعانت جست، کمک جست به ممیزات این نظریه، چیزهایی که این نظریه را دارای امتیاز می‌کند که مثل چی؟ مثل تسویغ و تجویز نسبت اعمال مدراء به شخص اعتباری. خب یک شبهه‌ای بود قبلاً می‌گفتیم مردم می‌گویند بانکبه من قرض داده، بانک چقدر کمک کرده به امور اقتصاد این کشور، این جوری مثلاً می‌گوییم. از آن طرف می‌گوییم آقا بانک چه جور می‌تواند کمک کند؟ یک شخصی که نه عقل دارد نه شعور دارد نه اراده داره شما می‌گویید کمک کرده؟ خب شما اگر الان بگویید بابا بانک که فقط آن امر چیز نیست، آدم جزء آن است، آدم جزء ساختارش است، جزء اندامش است. این جا دیگر اسناد چی می‌شود؟ خیلی راحت تر می‌شود، این تجویز این بهتر می‌شود. پس می‌شود استعانت جست به این که بابا ببین وقتی می‌گویند پس معلوم می‌شود که آن آدم جزء اندامش است. بله «مثل تسوية نسبة أعمال المدراء إلى الشخص الاعتباري» و گسترش فعالیت‌های شخص اعتباری «و علیه» بنابراین مطلبی که گفتیم که رغم این که فلان است ولی این اشکال ندارد «هذه النظرية مقبولة ثبوتاً. و أما الشواهد» که ان شاء الله جلسه، عرض می‌کنیم که من فردا یک مسافرتی دارم موفق به حضور عندکم نیستم ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.